



پرستاری به توان مادر



+ پلک اول

که پرستاری اش را تمام می کرد و مهر بر پیشانی ات می گذاشت و خودش با زبان خودش به جای زبان از کلام مانده تو، بعد از هر اذان و سر موقع نماز می خواند. مادر حواسش به همه قرص هایت بود. مادر حواسش به صدای نفس هایت بود وقتی «لوله ایر ویت» را با آن چشم های همیشه بیدار نگاه می کرد و «حدیث کسا» می خواند.

+ پلک سوم

احمدجان، آن سال آخری را که بر اثر آتروپی های مغزی مکرر و آب رفتن گوشت و غضروف صورت قشنگت فکت هر هفته درمی رفت و تریاژهای بیمارستان امداد و امام رضا^(ع) را می شناختند یادت هست؟ یادت هست که وقتی فکت را جراحی کردند و برای پروتز گذاشتند مادر خوشحال شد؟ ما خوشحال شدیم که مادر در پرستاری های شبانه اش از تو، دست کم نگران یک قلم از درد و رنج های همیشگی ات نباشد. می دانم وقتی فقط چشم هایت برای مادر مانده بودند و می توانستند دو پنجره برای دیدن و ارتباط با ما باشند، همه آن لحظه های بی تابانه مادرانه برای سلامتی ات، برای آن همه راز و نیازهای شبانه با خدا و برای همه نفس هایت که با سختی و لوله پلاستیکی نایت دارو و غذا را به خوردت می داد را عاشقانه دیدی اما تو آن قدر سبکبال شده بودی که برای پرواز لحظه شماری می کردی. این مادر بود که در پرستاری اول شده بود و این تو بودی که در مقام شهادت برآمده بودی. پرستاری به توان مادر را پرستاران می توانند درک کنند، نه ما.

سلام احمد. همکارم گفته است که برایش از مادر بنویسم و از تو در روز پرستار. برای اینکه تو را به وضوح بیشتری ببینم، چشم هایم را می بندم. گاهی وقت ها دیدن، با ندیدن همه چیز است مثل مادر که تو را دید و چشم بر همه سختی ها بست و پرستار شب های چهار سال آخر آماده شدن برای پروازت شد، مثل مادر که با پرستاری از پاره وجودش به مقام «شکر» رسید و ما داریم او را هر روز با تو، با اینکه تورفته ای می بینیم. خیال نمی کنم. مادر خودش گفته است وقتی همه خواب بودیم برایت همان لالایی هایی را خواند که در کودکی ات می خواند. مادر می دانست بچه اش را چطور از دردهای سهمگین موج انفجار و شیمیایی نجات بدهد، آرام کند و بخواباند. من که فکر می کنم این تو بودی با همه نگاه های آسمانی ات که بالاتر از هر روان شناسی بود، ذهن مادر را تازه کرده بودی و الان ما داریم می بینیم که مادر همه شعرهای دوبیتی و مثنوی های بی شمار فراموش شده دوران بچگی و نوجوانی و جوانی اش را به یادآورده است.

+ پلک دوم

حتما وقتی طرف سمت چپ بدنت لمس شده بود و نمی توانستی در آن تخت سفید روبه روی پنجره اتاق وسطی در همه آن ساعت هایی که کند می گذشتند از این پهلوی به آن پهلوی بشوی، مادر حواسش به تو بود. وقتی زبانت دیگر حتی درست به خواندن نماز نمی چرخید، این مادر بود



تار و پود همه افلاک نخ معجز توست

پنجم جمادی الاول سال پنجم هجری است. هوای مدینه نه به خنکای پاییز ماست نه به خرمایان صحرای عربستان. در محله بنی هاشم، خانه ای هست که امروز طور دیگری می درخشد. پسر کوچک این خانه طور دیگری روی پا بند نیست. خداوند به حسین^(ع) دوساله خواهر داده است. حضرت رسول برای نام نوزاد خوش قدم از کلام جبرئیل وام می گیرد. زینت پدر را بعد از این صدا می زنند: زینب.

نیض خانه به شماره می افتد. یک دست مادر خانه به پهلویست. دست دیگرش توی دستان پرستار کوچک پنج ساله. با قامت کوتاهش، عین قیم یک گیاه تن خسته، ایستاده کنار مادرش. دانه دانه غم هایش را از گوشه چشمانش می چیند. یک صندوقچه توی دلش دارد پر از رازهای مگو. یک روز مخزن اسرار مادر می شود، روزی غمخوار پدری با فرق شکافته و قلبی دلتنگ. می گویند حسین^(ع) که بزرگ تر شده بود، یک چشمش به دهان مادر بود، چشم دیگرش به خواهری که امن بود. صبور بود. پناه بود. عبادا... هم که به خواستگاری زینب می آید، مشایعت با حسین^(ع) می شود شرط ضمن عقد. شرط می کند آسمان هم به زمین آمد، به قدر یک طلوع و غروب هم بین او و برادرش فاصله نیفتد. طوری نشود نماز صبح به اذان مغرب برسد و سهمی از تماشای صورت برادر نداشته باشد. قول می گیرد از عبادا... که اگر حسین^(ع) دل به بیابان زد و عازم سفر شد، سایه به سایه همسفر او باشد. آن ها که بعد از خدا، جز آغوش امن یکدیگر، کسی را ندارند. از آل کسا، همین حسین^(ع) برایش مانده و عبايش.

محرم سال ۶۱ هجری که گفتن ندارد. آن روزها هم به تقویم ایران پاییز بود اما جای برگ، دانه دانه آدم بود که بر زمین می افتاد. تیر که به جان سرو افتاد، زینب هم یکباره پیر شد. آن ریسمان اتصالی که روزی قباله ازدواجش بود، حالا گسسته بود. از همین نقطه، همین جای تاریخ، همین لحظه روایت بود که جهان مفهوم مقام خواهر را به قبل و بعد از آن تقسیم کرد. خواهر به تفسیر فرهنگ نامه های واژگان فارسی به دختری اطلاق می شود که با شخص از مادر یا پدر یکی باشد. این را عرف جامعه در هر جای جهان تعریف می کند اما آن پنجم جمادی الاول سال پنجم هجری، همین که نام زینب در تاریخ متولد شد، ابعاد دیگری به مفهوم خواهر اضافه شد، ابعادی که به مرور زمان در غبار روزمرگی و دل مشغولی های مدام محو شد. فراموشمان شد یک خواهر هم پرستار والدین می شود، هم پناه تنهایی فرزندان خانواده. خودش هم مادر می شود و در مقام همسری، چراغ روشن خانه. شاید هر پرستاری زن نباشد اما هر زنی می تواند خواهری باشد که پرستار همه دردهای اطرافیان است. روز پرستار را به احترام همه زنانی گرامی می داریم که احیاگر مفهوم خواهرانگی، مادرانگی و زن بودن هستند.



شهربانو +

۳شنبه
۸ آذر ۱۴۰۱
۴ جمادی الاولی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۲۲

(۲)